**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020223**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا طبق قاعده مقرض می‌تواند زکاتی را که به عهدۀ مستقرض هست بپردازد. اصلاً به طور کلی متبرّع می‌تواند زکات مستقرض را بپردازد یا نه؟ آقای هاشمی در دو مرحله بحث می‌کنند، یک مرحله این که، یک سری اشکالاتی در کفایت تبرّع مقرض مطرح می‌کنند، عمدۀ اشکال را که ایشان در مورد قصد قربت می‌دانند. و این که در واجبات تعبدی ظاهر دلیل این هست که خود مخاطب باید بالمباشرة انجام بدهد. بحث‌هایی اینجور مطرح کردند، گفتند این اشکال در صورتی هست که ما جهت وضعی زکات را به جهت تکلیفی‌اش ربط بدهیم. در اِجزاء وضعی هم قصد قربت را معتبر بدانیم، ولی اگر قصد قربت را در اِجزاء وضعی معتبر ندانیم دیگر این بحث‌ها پیش نمی‌آید. حالا عرض کردم این خودش یک بحث هست که باید در جای خودش به آن پرداخت که در اِجزاء وضعی کفایت می‌کند قصد قربت معتبر هست یا نیست. من همینجور داشتم روایات را مطالعه می‌کردم یک روایت را دیدم حالا این را حالا می‌خوانم، نمی‌خواهم این بحث را وارد بشوم ولی اجمالا این روایت را مد نظر باید باشد در آن بحث. آقای هاشمی قبلاً دیدم بحثی که قبلاً کرده هیچ بحث نکرده فقط همین اشاره که حکم وضعی یا حکم تکلیفی‌اش ممکن است جدا باشند، اما چرا و خصوصیات و اینها را اصلاً متعرض نشده. من یک روایتی در نهج البلاغه دیدم شاید این ظاهرش این باشد که در حکم وضعی زکات قصد قربت معتبر نیست. اینجا جامع الاحادیث ۱۲۵۳۸، جلد ۹، صفحۀ ۳۳، باب ۱ از ابواب فضل زکات، کتاب الزکاة ابواب فضلها، حدیث ۱۸، از نهج البلاغه نقل می‌کند. من کلام له علیه السلام کان یوصی به اصحابه ثم ان الزکاة جعلت مع الصلاة قرباناً لاهل الاسلام فمن اعطاها طیّب النفس بها فانّها تجعل له کفارة و من النار حجازاً و وقایة فلا یتبعنّها احدا نفسه و لا یکثرنّ علیها لهفه.

اگر کسی با دل از روی طیب النفس بدهد این خیلی خاصیت دارد و کفاره می‌شود برایش و وقایة و مانعی از نار می‌شود بعد از این که کسی زکات را داد به خودش مراجعه نکند هی بگوید ای بابا دادیم مال ما از دست رفت، و لا یکثرنّ علیها لهفه. حزن و اندوه و ای وا گفتنش بر زکات که کثیر نباشد.

فان من اعطاها غیر طیب النفس بها یرجوا بها ما هو افضل منها فهو جاهل بالسنة مغبون العجز ضال العمل طویل الندم.

می‌گوید اگر کسی به غیر طیب النفس بها، از جهت دلش راضی نباشد و زکات را بدهد و امید داشته باشد که کأنّ این مال از دست من رفت می‌توانستم این مال را بفروشم بهتر از این گیرم بیاید امثال اینها. بها یرجوا بها ما افضل منها، افضل من الزکاة شاید مرجع ضمیر باشد. یعنی به وسیلۀ این زکات امید دارد که بهتر از این زکات یعنی بهتر از فایدۀ زکات، ثواب اخروی باشد آن گیرش بیاید.

فهو جاهل بالسنة مغبون الاجر ضال العمل طویل الندم.

این ظاهرش این است که این زکاتش واقع می‌شود ولی ثواب ندارد. کأنّ آن حکم تکلیفی انجام نشده چون به خاطر قصد قربت نکرده. ولی حکم وضعی‌اش کأنّ واقع می‌شود، مغبون الاجر ضال العمل. این عملی که انجام داده خلاصه روز قیامت گم می‌شود، ثواب برایش مترتب نمی‌شود، مغبون الاجر، از اجر محروم می‌شود. طویل الندم. روز قیامت ندمش زیاد می‌شود. من فکر می‌کنم از این استفاده می‌شود که زکات وضعاً لازم نیست قصد قربت در آن معتبر باشد. حالا آن را باید در جای خودش بحث کرد حالا نهج البلاغه سندش درست است یا غلط است، بحث‌های مختلفی که آن بحث باید به آن پرداخته بشود.

**شاگرد:** نمی‌شود غیر طیب النفس باشد قصد قربت هم بکند؟

**استاد:** نه، ظاهر این که

**شاگرد:** من دوست ندارم بروم دیگر حالا

**استاد:** نه، این طیب النفس که می‌گوید ولو به خاطر این که چیز خداست انجام می‌دهد، اینجور نیست که. حالا به تناسبات یاد یک قصه‌ای افتادم، حالا بگذار این قصه را برایتان تعریف کنم، قصۀ قشنگی است.

زمان آقای خاتمی بود یک بنده خدایی آمده بود از سازمان تبلیغات چیز داشت حاج آقا یک مقداری مثلاً در جریان فجایعی، فسادهای اخلاقی که هست قرار بگیرند و اینها، یک نواری آورده بوده، ویدئویی آورده بود از مثلاً مفاسد اخلاقی که در جامعه هست و اینها. بعد حالا آن داستان‌هایی دارد آن داستان‌هایش را نمی‌خواهم آن تکه‌ای که می‌خواهم بگویم این است. آنجا من بودم شروع کرد یک جایش رسید به تشییع جنازۀ هایده بود، گفت اینها آدم تنفر به انسان دست می‌دهد رد کنید رد کنید، حاج آقا گفت نه آدم خیلی هم خوشش می‌آید، کسی که اینجور چیزها را بدش بیاید مریض است، ما خیلی خوشمان می‌آید ولی به خاطر خدا به خاطر این که قربة الی الله این و الا ایشان بدمان نمی‌آید، حالا شما می‌گویید این مدلش طیبالنفس این نیست که

**شاگرد:** بالأخره یک پول زوری ازش می‌گیرند

**استاد:** نه، زوری ازش می‌گیرند اگر نمی‌گرفتند نمی‌داد، این قصد قربت ندارد دیگر. طیب النفس یعنی این که اگر هم نگیرم می‌داد.

**شاگرد:** زوری می‌گیرند من خودم به اینها بدهم، الآن هستش

**استاد:** نه حالا. ظاهر طیب النفس این هست

**شاگرد:** قصد قربت هم می‌کند

**استاد:** نه با قصد قربت منافات دارد. یعنی کسی که به هر حال راضی نیست خلاصه این را بدهد، کسی که ولو قصد قربت دارد راضی است بدهد، ولی لازم نیست طیب نفس به عنوان اوّلیه باشد. طیب نفس می‌تواند به عنوان ثانویه به خاطر این که خدا گفته باشد، این طیب نفسی که ما می‌گوییم نه آن طیب نفسی که آدم اشمئزاز به او دست بدهد و امثال اینها.

**شاگرد:** نه آخرش بعد حضرت می‌گوید چیز نکند و الا

**استاد:** نه، می‌گوید اگر قصد قربت نکند این عمل ثواب ندارد، آن کسی که طیب نفس ندارد ولی قصد قربت می‌کند آن که خیلی ثواب دارد. خیلی ثواب دارد خودش را تحمیل می‌کند بر این که اصلاً هم خیلی سختش است پول دادن، ولی به خاطر خدا پول می‌دهد، یک کسی هست از اوّل خیلی نفسش چیز هست آن به هر حال به خاطر یک کسی ذاتاً غضبناک است، به خاطر خدا غضب خودش را کنترل می‌کند، این خب ثواب بیشتر است. نه این طیب النفس یعنی این که شما اگر چیز را می‌دهید به خاطر خدا بدهید بالأخره راضی باشید، بدانید که خدا جبران می‌کند، من ایقن بالخلف جاد بالعطیة، حالا این روایت دو جور معنا شده. من ایقن بالخلف یکی این که کسی که می‌داند قیامتی هست و در روز قیامت این کارهایی که شما انجام می‌دهید آنجا پاداش داده می‌شود اینها این جاد بالعطیة، نفسش جواد می‌شود در عطیة و سخاوتمند می‌شود در اعطاء صدقه و امثال اینها. یک معنای دیگر هم من ایقن بالخلف یعنی همین دنیا. کسی که مطمئن باشد اگر بدهد چند برابر گیرش می‌آید این خیلی راحت می‌دهد. عرض کردم این بحث این که آیا از جهت وضعی قصد قربت شرط هست یا شرط نیست در جای خودش باید بحث بشود. ما عرض کردیم ظاهر آن روایتی که لا صدقة الا ما عنده وجه الله و ثوابه این هست که از جهت وضعی هم معتبر هست. حالا مجموع ادله را چجوری اقتضاء می‌کند آنها را باید بحث کرد. حالا آن را من خیلی نمی‌خواهم وارد بشوم، آقای هاشمی این مطلب را می‌گوید حتی اگر ما در حکم وضعی هم قصد قربت را معتبر بدانیم اینجا می‌توانیم بگوییم اصل اوّلی این هست که کفایت کند دیگری بدهد. و بگوییم که این قصد قربت با قصد قربت در جاهای دیگر فرق دارد. عبارت‌هایی که ایشان اینجا دارند چند تا عبارت هست، یک بحث، دو صفحه بحث کردند، بعضی اندماج‌هایی دارد خیلی بعضی از نکات را من نفهمیدم بالأخره چجوری ایشان می‌خواهند مشی کنند. یک تعبیری ابتداءً دارند آن این است که، هذا و لکن یمکن ان یقال بعد ما ثبت وقوع الصدقة عن الغیر بدفع المال فی سبیل لله عنه هذا ثابة عن القاعدة فلان و اینها، انّ دلالة ادلة الزکاة علی وجوب فعل الاداء و الاعطاء و دفع الزکاة و الصدقة لیست باکثر من هذا المقدار ای ان تعطی الزکاة لوجه الله من قبل المکلّف سواءٌ کان ذلک بمباشرته او بالتسبیب من او نیابة عنه فان ظاهر ادلة الواجب بل اداء المالی ولو کان عبادیا تختلف عن مثل الامر بالصلاة و الصیام من حیث عدم ظهوره فی اکثر من ان تقع النتیجة و هو وصول المال الی سبیل الله، حالا این الی باید احتمالا فی باشد، فی سبیل الله عن المکلف سواء کان بمباشرته او بالتسبیب او بالتبرع و لیست الاضافة و النسبة عن الدفع و الاعطاء الخارجی من المکلف لازماً فیه و ان شئت قلت ان عبادیة الصدقة لیست باکثر من ان یکون دفع المال و اعطائه لوجه الله و فی سبیله منویاً عنه و من قبله.

این عبارت می‌خواهد بگوید عبادیت صدقة دو تا قید دارد، یکی این که دفع مال لوجه الله باشد، یک. دو منویاً عن المکلف باشد، نیت عن المکلف را در آن باشد. و هو یحصل بفعل المتبرّع ایضاً لأنّه یعطی المال فی سبیل الله عن المکلّف.

دو تا قید دارد، یک قید این که اعطاء فی سبیل الله باشد، عن المکلّف هم باشد، خب این. ادامه‌اش یک عبارتی دارد این را من نفهمیدم، می‌گوید فالانتساب الوضعی لابد ان یکون لوجه الله لا الدفع الخارجی.

انتساب وضعی لابد ان یکون لوجه الله. این یعنی چی؟ ظاهر این عبارت این هست که این که من قصد می‌کنم که از غیر باشد در این هم قصد قربت می‌کنم. یک موقع بحث این است که من در دادن مال به فقیر قصد قربت می‌کنم ولی چرا آمدم از این رفیقم زکات او را می‌خواهم بدهم؟ چون دوستش دارم، برادرم است، امید دارم که یک موقعی من که حالا زکاتش را دادم در یک جایی دست من را هم بگیرد، به خاطر خدا نیست، به خاطر امور دنیوی است. اینجا هم قصد قربت دارم، هم عن الغیر هست، ولی عن الغیر بودنش درش قصد قربت نیست. عبارت قبلی‌اش اینجوری استفاده می‌شود که دو تا قید دارد، یکی این که قصد قربت بکنم، عن الغیر هم باشد، ولی بعد که می‌گوید فالانتساب الوضعی لابد ان یکون لوجه الله لا الدفع الخارجی، این ظاهرش این است که خود این که این عمل وضعاً منتسب به او بشود در آن هم قصد قربت معتبر است. یعنی باید در این که عن الغیر هم در این هم قصد قربت بکنم. ظاهراً یک قدری عبارت مسامحه آمیز، بعداً هیچ روی این تکیه نمی‌کند. من از مجموع عبارت اینجور استفاده می‌کنم که این عبارت را ایشان از دستش رفته، یک تعبیر به هر حال مرادشان یک چیز دیگر است. آن که از مجموع عبارت‌ها استفاده می‌شود این هست که دو چیز معتبر است. یکی این که معطی قصد قربت داشته باشد، عن المکلّف هم باشد، این دو تا. و اینجا متبرّع قصد قربت هم دارد، عن المکلّف هم هست. کأنّ خیلی جاها روی این جهت تکرار می‌کند.

فیکون الواجب المالی

بعد باز دوباره این مطلب را متذکر می‌شود که در عطائات مالیه آن چیزی که بر مکلّف واجب است این است که از طرف مکلف باشد. ولی این که مکلف او را انجام بدهد او معتبر نیست. ادامۀ عبارتش هم شما بخوانید این که از طرف مالک بودن در این جهت هم باید قصد قربت بکند این استفاده نمی‌شود. حالا آن چیزی که مجموعاً از روایت‌های آقای هاشمی استفاده می‌شود آن این است که در واجب مالی عبادی دو چیز معتبر است، یکی قصد قربت، یکی این که صدقه از طرف مالک باید واقع بشود. آن چیزی که قصد قربت می‌شود آن از طرف مالک بشود، و فرق هست بین مثلاً امثال نماز و امثال اینها. در نماز و روزه اینها اینها باید مباشرةً خود شخص انجام بدهد، ولی در واجب‌های دیگر به این شکل نیست.

ایشان یک همچین استظهاری می‌کند. من این استظهار را اصلاً نمی‌فهمم از کجا یک همچین استظهاری می‌شود؟

ببینید یک موقعی ما اصلاً قصد قربت را در یک صحت عمل شرط نمی‌دانیم ولو از جهت وضعی، این آن چیزی که اینجا در واجب عبادی هست فقط در تکلیفش مثلاً معتبر است، خب اینجا همین که مال به فقیر برسد کفایت می‌کند، عنه بودن هم دیگر معتبر نیست، یعنی آن غرض این هست که این مال به فقیر برسد. حالا عن المالک باشد یا عن المالک نباشد، اینها در آن نخوابیده. ایشان می‌گوید که قصد قربت اگر در واجب معتبر شد، واجب مالی عن المالک بودن در آن قرار می‌گیرد، باید عن المالک باشد، این از کجای قصد قربت این مطلب استفاده می‌شود که باید عن المالک باشد؟ آن چیزی که ما ابتداءً به نظر می‌رسد یعنی منهای بحث آن تناسبات حکم و موضوع و امثال اینها، آن است که باید به فقیر برسد. ولو قصد قربت هم نداشته باشیم مال به فقیر برسد کفایت می‌کند. فرض این است که ما از این ظهور اوّلیه رفع ید باید بکنیم. چون فرض این است که رسیدن مال به فقیر کفایت نمی‌کند، باید با قصد قربت مال به فقیر برسد. حالا که با قصد قربت باید مال به فقیر برسد این حتماً باید عن المالک باشد؟ این دیگر کجای قضیه این هست که عن المالک باشد، عن المالک. بله اگر شما بخواهید بگویید چون امر کرده شارع تو بده، این امر اگر به آن امر بخواهی تمسک کنی ظاهر امر مباشرت است، همانجور که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند، امر می‌گوید توی مخاطب بده، نه از طرف تو داده بشود، امر که ظهور ندارد که دیگری هم بدهد، آن چیزی که کفایت می‌کند دیگری را وصول المال الی المستحق است. اگر این وصول مال به مستحق کفایت نکند یک چیز بیشتری از آن هم معتبر باشد یک چیز ممکن است ما بگوییم قصد قربت معتبر است آن قصد قربت هم نه از مکلّف، از معطی زکات که ما قبلاً عرض می‌کردیم. ما عرض می‌کردیم که آن چیزی که در زکات ادله استفاده می‌شود این نیست که مکلّف باید قصد قربت داشته باشد. مزکّی باید قصد قربت داشته باشد. و این مزکی هر کس می‌خواهد باشد باشد. مزکی اگر دلیلی داشته باشیم بر این که این مزکی غیر مکلّف هم می‌تواند مزکّی باشد او باید قصد قربت داشته باشد. اما این که مالک قصد قربت داشته باشد معتبر نیست. آقای هاشمی بیشتر از این می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید هم مزکی باید قصد قربت داشته باشد هم این عن المالک هم باید باشد. و این که ایجاب کرده در مکلّف این می‌خواهد این عن المالک بودن را تحصیل کند. ایجاب المال، بعد ادامه‌اش این مطلب را اینجوری توضیح می‌دهند، می‌گویند:

و معنا ایجاب الصدقة عن المکلف وقوعها من قبله خارجا.

این که بر مکلف واجب است یعنی از طرف او باید داده بشود. فتکون ذمته مشغولة بذلک و هو الجامع وقوعها من قبله، جامع بین دفعه او دفع غیره نیابةً عنه و من قبله فان الجامع بین فعل الانسان و فعل غیره اختیاریٌّ ایضاً یمکن التکلیف به علی ما حققناه فی بحث التعبدی و التوصلی.

اینجا یک بحث همین هست که جامع بین فعل انسان و فعل الغیر اختیاری، ما این را قبول نداریم، این در جای خودش بماند، ما این را قبول نداریم و درست نیست. بله، فعل غیر در صورتی جامع بین فعل اختیاری و فعل غیر اختیاری بما هو جامع غیر اختیاری است، این حالا بحثش در جای خودش. آن را نمی‌خواهم وارد بشوم. حالا فرض کنید این مطلب را پذیرفتیم که جامع بین فعل من و فعل غیر اختیاری است، آیا مجرد این مطلب باعث می‌شود که ظهور اثباتی هم بر طبق او باشد؟ آیا وقتی من می‌گویم اگر چنین هم باشد چرا در واجب مالی فقط اینجوری است؟ واجب مالی این وسط چه خصوصیتی دارد؟ عرض کردم واجب مالی یک خصوصیت دارد این که نوعاً آن نکتۀ عقلایی که در این واجبات مالی این نیست یعنی فقیر به نوایی برسد و امثال اینها. خب آن فرض این است که ما در اینجا از این جهت رفع ید کردیم، به دلیل این که این مقدار کافی نیست. خب اگر این مقدار کافی نیست آن وقت باید جامع بین فعل انسان و فعل غیر ظهور دلیل دارد؟ صلِّ یعنی یک صلاتی از طرف شما باید واقع، حالا صلِّ نه، زکِّ، ظهور زکِّ این هست که یک زکاتی یجب ان یقع زکاة عنک سواء اتیتُ او اتی به غیره. اصلاً اینجور نیست، به هیچ وجه همچین ظهور عرفی ندارد. حالا اگر ثبوتاً هم ما قبول کنیم، عرض کردم ما اشکال ثبوتی داریم، اشکال ثبوتی هم نداشته باشیم اشکال اثباتی دارد، این که به این شکل و بعد این را ایشان در بحث‌های بعد هم دخالت می‌دهد، این عن الغیر بودن، در بعضی استظهاراتی که در، حالا می‌آیم در بحث بعدی این را دخالت می‌دهد. آن چیزی که ما می‌فهمیم آن این هست که ظهور دلیل این که اصلاً کفایت، حالا اینجوری عرض بکنم کفایت غیر به خاطر آن تناسبات حکم موضوع است. تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که غرض اوّلیه این هست که این مال به غیر برسد، وقتی مال به غیر رسید دیگر غرض تأمین شده، در نتیجه غرض از امر دیگر محرکیت ندارد. امر محرکیتش در صورتی هست که آن غرض اوّلیه حاصل بشود. در جایی که در غرض اوّلیه آن نکتۀ عقلایی نیست، مضیّق‌تر از نکتۀ عقلایی هست، این که ما بگوییم در اینجا کفایت می‌کند که دیگری بدهد، اینجا دیگر دلیل نداریم. ما عرض کردیم در واجب تعبدی، فرق واجب تعبدی و توصلی در این بود که واجب توصلی به دلیل این که درش قصد قربت معتبر نیست عرفاً آن غرض اوّلیۀ اوسع سبب می‌شود که اگر آن غرض اوّلیۀ اوسع تحقق پیدا کند دیگر لازم نباشد شما این را انجام بدهید. ولی اگر نه غرض اوّلیۀ اوسعی که عرفاً اوسع می‌بینند آن غرض شارع نیست، غرض شارع مضیّق است، وقتی مضیّق شد اطلاق دلیلی که می‌گوید که زکِّ، یعنی خودت انجام بده. ما دیگری دلیلی نداریم که، همان بیانی که آقای خویی مطرح می‌کنند نه به خاطر قصد قربت، عرض کردم آقای هاشمی این دو تا بحث را با همدیگر مندمج کرده، بحث قصد قربت و بحث کفایت نیابت از غیر، حالا نیابت هم من تعبیر نمی‌کنم، حتی نیابت هم نمی‌گویم. کفایت انجام عمل غیر، نه به عنوان نیابت. دلیل می‌گوید زکِّ. زکِّ اطلاقش این هست که تو باید زکات انجام بدهی، چه دیگری انجام بدهد، چه انجام ندهد. چه از جانب تو انجام بدهد یا عن نفسه انجام بدهد. اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند، هیچ کس هم کفایت نکند. در واجبات توصلیه یک ظهور ثانویه‌ای وجود دارد. آن به خاطر آن تناسبات حکم موضوع عرفیه آن ظهورش این هست که واجب را واجب مشروط به عدم تحقق غرض اوّلیه از جهت دیگر می‌کند و این مطلب در اینجا نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که این تقریبی که ایشان می‌خواهد بگوید که در بین واجب تعبدی و واجب توصلی تعبدی مالی و تعبدی غیر مالی فرق هست، نه هیچ فرقی نیست. تعبدی مالی و تعبدی غیر مالی هر دویش ظهور دلیل در مباشرت است. بله، در توصلی ظهور در مباشرت ندارد به خاطر آن نکتۀ عقلایی که آنجا وجود دارد، و الا اگر تعبدی باشد، تعبدی هیچ گونه وجهی برای این که ما از ظاهر دلیل بدوی دلیل این که می‌گوید خودت باید انجام بدهی، مقیِّد اطلاق دلیل بر لزوم اتیان عمل من قبل المکلّف نداریم، این اطلاق اقتضاء می‌کند از غیر چه انجام بدهد چه انجام ندهد، چه از جانب مکلّف انجام بدهد، چه از جانب مکلّف انجام ندهد کفایت نکند.

**شاگرد:** ارتکازاً باید یک فرقی بیابیم

**استاد:** فرق در واجب عبادی مالی نیست. بین واجب مالی و غیر مالی فرق هست. فرقش در این هست که از جهت، آن مطلب، آن چیزی که ارتکاز هست آن این است که در حکم وضعی قصد قربت شرط نباشد. اگر در حکم وضعی قصد قربت را شرط کردی این خلاف ارتکاز است. ارتکاز اوّلیه، آن مطلبی که آقای هاشمی ابتداءً مطرح می‌کند که در جهت وضعی‌اش قصد قربت شرط نباشد آن مطابق ارتکاز است قبول است، ولی عرض کردم آن مطابق ارتکاز بودن کفایت نمی‌کند برای این که مطلب تمام بشود، باید ادله را دید، من وارد آن بحث نشدم، نسبت به آن بحث، با فرض پذیرش این مطلب که این عبادی است. عبادی است یعنی چی؟ یعنی در اِجزاء وضعی‌اش هم قصد قربت معتبر است. بعد از این که این را پذیرفتیم ایشان بحثشان این است که واجب عبادی مالی این باید عن المالک باشد، عبادیتشان به عن المالک، این خیلی چیز هست که ما نمی‌فهمیم. عمدتاً بحثی که هست بحث روایت خاصه است.

**شاگرد:** این که می‌فرمایید باید خودت بپردازی این غیر از همین انتساب است؟

**استاد:** بله

**شاگرد:** یعنی اگر کسی به کسی

**استاد:** عن غیر از انتساب است، نکته را قاتی نکنید. تازه دو مرحله بحث، اینها را قاتی نکنید. یک بحث این است که من این که عمل را انجام می‌دهم آیا باید خودم انجام بدهم یا دیگری می‌تواند انجام بدهد. یک بحث دیگر این که آیا اگر من دیگری را تحریک کنم آن انجام بدهد کفایت می‌کند یا کفایت نمی‌کند؟ این هم دو مرحله. مرحلۀ سوم این که نه تحریک هم نکردم، خودش انجام داده ولی از طرف من انجام داده، این کفایت می‌کند. آقای هاشمی این را می‌گوید. می‌گوید که از طرف من همین که انجام داد کفایت می‌کند و ظهور ادله هم این هست، به این شکل ؟؟؟ فوقش این است که ظهور ادله این هست که تسبیب از ناحیۀ من باشد، آقای هاشمی این را ایشان می‌گوید و علی هذا الاساس تکون الصحة و الاجزاء علی القاعدة تمسکاً بالاطلاق فی ادلة الزکاة خصوصاً لان اکثرها ظاهرة فی الجانب الوضعی الحاصل بتبع عن الغیر فالاجتزاء بفعل المتبرع خصوصا اذا کان بامر المالک او اذنه هو اقویٰ.

خصوصا اذا کان بامر المالک، یعنی اگر به امر مالک و اذنش هم نباشد، هیچگونه تسبیبی هم در کار نداشته باشد آن کفایت می‌کند. این بعد از آن هم، قبل از آن هم این عبارت دارد، ایشان می‌گوید و معنا ایجاد الصدقة علی المکلف وقوعها من قبله خارجاً فتکون ذمته مشغولة بذلک و هو الجامع بین دفعه او دفع غیره نیابةً عنه و من قبله فان الجامع بین فعل الانسان و فعل غیره اختیاریٌّ ایضاً یمکن التکلیف علی ما حققناه فی بحث تعبدی و التوصلی هذا فی مورد التبرع المحض اما اذا کانت التبرع بتسبقٍ منه او باذنه او امره فالانتساب التکلیف حاصل فیه ایضا.

ایشان می‌خواهد از این مطلب هم بالاتر. حالا من عرضم این هست که حتی آن چیزی که ادله اقتضا می‌کند این که حتی این هم کفایت نکند. زکات گفته تو باید زکات بدهی، اما دیگری زکات بدهد از تو کفایت بکند ولو به تسبیب تو باشد این خارج از اطلاق ادله است. حالا فوق این است که بگویید در امور مالی تسبیب کفایت می‌کند، در امور مالی اینقدر لازم نیست چیز باشد، فوقش این را هم بپذیریم این که ایشان می‌گوید واجب جامع بین فعل انسان و فعل غیر است، و این هم استظهار می‌کند، این خیلی بعید است. این مقدار این دیگر خیلی بعید است و ما اصلاً نمی‌توانیم با مطلب ایشان موافقت کنیم.

عمدۀ قضیه روایت است. ما دو تا روایت اینجا داریم که ما ذکر کردیم، یک روایت منصور بن حازم هست، یک روایت علی بن جعفر. من بعداً متوجه شدم که من که اصلاً روایت علی بن جعفر را اینجا آوردم آن روایت علی بن جعفر به هیچ وجه دال بر مطلب ما نحن فیه نیست، ولی وجود روایت علی بن جعفر در فهم روایت منصور بن حازم هم مفید است. حالا من این دو تا روایت را می‌خوانم اوّل عرض بکنم تفاوت این متن‌ها چی هست. اینجا آقای هاشمی دلالت روایت منصور بن حازم را نپذیرفته، و این را ملاحظه بفرمایید. حالا ما این دو تا روایت را اوّل بخوانیم بعد در مورد اینها صحبت کنیم.

روایت منصور بن حازم این هست، صحیحۀ منصور بن حازم، عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجلٍ استقرض مالاً فحال علیه الحول و هو عنده قال ان کان الذی اقرضه یؤدّی زکاته فلا زکاة علیه و ان کان لا یؤدّی ادّی المستقرض، این یک روایت.

این جلد ۹، صفحۀ، ۲۳۰ روایت ۱۳۰۲۷ بود.

روایت علی بن جعفر این هست که ذیل روایت ۱۳۰۲۰ هست، صفحۀ ۲۲۸ هست، ذیلش که صفحۀ ۲۲۹ است این مطلب در آن هست، که لیس علی الدِیْن زکاة الا ان یشاء ربّ الدین ان یزکیه.

دین زکات ندارد، ولی مگر این که خود ربّ الدین بخواهد زکاتش را بدهد. این را داشته باشید این تعبیر روایت را، ما بعد برمی‌گردیم روی این تعبیر صحبت بیشتری می‌کنیم. آقای هاشمی فی رجلٍ استقرض مالا فحال علیه الحول و هو عنده می‌گوید که این مربوط به بحث ما نیست. این مربوط به جایی هست که بر مقرض زکات واجب باشد، اما اگر بر مقرض زکات واجب نباشد این روایت نمی‌گیرد. حالا از کجا این روایت را ایشان در آورده؟ هیچ توضیح هم نمی‌دهد. این مربوط به جایی هست بر مقرض واجب باشد، بعد شروع می‌کند توجیه کردن حالا من بعد تفسیرهایی که ایشان می‌کند را عرض می‌کنم، ولی اصل این مطلب را. در مورد این روایت، اصل این مطلب این هست این روایت در مورد مقرض هست، آقایان گفتند ازش استفاده می‌شود که مقرض اگر تبرّعاً زکات عین مستقرضه را داد دیگر مستقرض لازم نیست زکات بدهد. گفتند با الغاء خصوصیت از مقرض سایر متبرّعین هم استفاده می‌شود. که آقای خویی دارند و دیگران هم دارند. ایشان می‌گوید الا ان هذا الاستدلال و الاستظهار محل تأمّلٍ بل منع لانّ الظاهر من الحدیث بیان ان المال الذی دفعه المقرض الی المستقرض اذا کان زکاته علی المقرض یؤدیه فلا زکات علی المقترض من الاصل.

یک همچین استظهاری کرده، می‌گوید اگر زکاتش علیه باشد، این از کجا این روایت را در آورده، لا أنّ علیه زکاة المال و لکن یتبرّع عنه المقرض فی مقام الدفع و الوفاء فالروایة لیست ناظرة الی مسئلة نیابة و تبرّع بدفع الزکاة الغیر بل ناظرة الی اصل تعلّق الزکاة بالمقترض و عدم تعلقها به و عندئذ لابد من تفسیرها بنحو آخر.

هیچ توضیح نداده چرا این شکلی است. بعد تفسیرهایی که ایشان می‌کند، تفسیرهای عجیبی هم هست، حالا یکی‌اش خیلی عجیب نیست، ولی یکی‌اش خیلی عجیب است، ایشان می‌گوید و لعلّ المقصود منها و الله العالم ؟؟؟ من الامور ان المال المذکور ان کان معطاً بعنوان القراض للاستفادة من نفعه ای للمضاربة و الاتجار کانت زکاة علیه.

می‌گوید اگر به عنوان قراض داده این زکات دارد، زکاتش بر عهدۀ مقرض است دیگر مستقرض واجب نیست. ببینید ایشان کلمۀ قراض را که با کلمۀ قرض در کلمۀ «ق ر ض» مشترک هستند همین را کافی دانسته برای این که روایت را مربوط به قراض بگیرد. آخر قراض چه ربطی به قرض دارد؟ فقط در «ق ر ض» مشترک هستند. چون کلمۀ مضاربه را قراض به آن می‌گویند این روایتی که در مورد اقرض و مستقرض می‌توانیم به قراض حملش کنیم، چه ربطی دارد؟

**شاگرد:** مجمل است دیگر

**استاد:** نه، آخر قراض ربطی به قرض ندارد، قرض معنایش روشن است، اجمالی ندارد. مقرض به معنای مُقارض نیست، قراض باب مفاعله است، قارض یقارض مقارضة و قراضاً. اقرض یقرض اقراضاً غیر از قارض یقارض قراضا هست، فقط اینها در «ق ر ض» مشترک هستند، این که ایشان دیده در «ق ر ض» مشترک هستند اینجور حمل کرده. حالا معنای دومی که کرده حالا آن یک حرفی، روی مبنای ایشان هم، آقای هاشمی در جایی که قرضی که به دیگری داده می‌شود امکان اخذ باشد ایشان قائل هست که زکات به عهدۀ مقرض است، زکات را به عهدۀ مقرض می‌داند. آن حالا یک بحثی است که ما قبول نکردیم البته ولی خب یک وجهی.

او یکون النظر الی الدین الذی یسترجوه صاحبه کل ما اراک و انما جعله عنده دینا کالامانة کالامانة بحیث تکون زکاته علیه علی ما ذکرناه سابقاً و لا یزکی المال الواحد من وجهین کما تقدم فی روایة زرارة فلیس النظر فی الروایة الی باب التبرّع و النیابة عن الغیر فی دفع زکاة ؟؟؟ تا آخر عبارت که هست.

حالا وجه دومش به هر حال وجه، حالا علاوه بر این که اصلاً ظهور در این مطلب ندارد که، اصل مفروضی که گرفته که اذا کان زکاته علی المقرض، این علی المقرض بودن را از کجای مطلب آورده این خیلی روشن نیست. حالا من، حالا وقت گذشته، من به نظرم این روایت دال بر مطلبی که آقایان دارند نیست، ولی نه به وجهی که ایشان ذکر می‌کند. و یک نکتۀ دیگری وجود دارد که آن نکته را فردا ان شاء الله در موردش عرض می‌کنم. یک مقداری چیزهای عامه را در این مسئله ببینید من آورده بودم که مغنی ابن قدامه را بعضی از نکاتی که در این هست به نظرم برای فهم این روایت بعضی نکات که عامه دیده بشود مفید هست و من تصورم می‌کنم این روایت اصلاً ربطی به مطلبی که آقایان از آن استفاده می‌کردند ندارد، مطلب چیز دیگری هست و از مقرض هم نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد و غیر مقرض را هم استفاده کرد. حالا این را در جلسۀ آینده.

دوستانی که کلاس راهنما بعد از ظهر خدمتشان هستیم مستمسک و کلام آقای خویی را در بحث بعدی که شرط است که آیا با شرط ما می‌توانیم. اینها همه بحث‌های ما در مورد عدم شرط هست. ولی آیا با شرط می‌توانیم به عهدۀ مقرض قرار بدهیم یا نمی‌توانیم به عهدۀ مقرض قرار بدهیم این بحثی هست که بعداً باید در موردش صحبت کنیم که مستمسک در کلام آقای خویی را ببینید و شش و ربع خدمت دوستان هستیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان